



گفتگوی تمدن‌ها با کدام زبان؟

○ جهانگیر معینی
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

اشاره: در تداوم شیوه نشریه مبنی بر انتشار همزمان مقاله‌ی نقد یک کتاب همراه با پاسخ نقد، در این شماره نیز پاسخ مؤلف کتاب «موانع نشانه‌شناختی گفتگوی تمدن‌ها» را نسبت به نقد اثر یاد شده، می‌خوانید.

نادیده می‌گیرند که کثرت‌گرایی فقط در پست مدرنیسم خلاصه نمی‌شود. بنون شک، کثرت‌گرایی مستلزم این نیست که همه چیز را منوط به تاویل کنیم.

منتقد گرامی در بخش دیگری از مقاله‌ی خود به درستی به جهت‌گیری پست مدرنیسم به سوی یاس و بی‌ریشگی و هرج و مرج ذاتی در روند تحول و کثرت گفتمان‌ها اذعان می‌کند، ولی از بیان پیامدهای چنین طرز تفکری خودداری می‌ورزد. اجازه دهید قدری هم در این باره صحبت کنم تا علت پافشاریم درباره‌ی عدم تناسب پست مدرنیسم برای بحث گفتگوی تمدن‌ها روشن شود. به طور کلی، تمدن به مثابه «روندی طولانی» برخاسته از تحولات کوتاه مدت نیست بلکه طی سالیان متمادی و به صورت بطئی قوام می‌یابد. در چارچوب این روندهای بلند مدت، سنت‌ها شکل می‌گیرند، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلف معنا پیدا می‌کند و درست یا غلط، یک رشته ارزش‌ها جنبه‌ی نشانه‌ای پیدا می‌کنند. بنون شک، همه‌ی ابعاد تمدن، جنبه‌ی مثبت ندارند و نمی‌توان از آنها دفاع کرد. به طور مثال، من نمی‌خواهم از جنایاتی که به اسم ارزش‌های تمدنی صورت می‌گیرد، دفاع کنم؛ ولی نگرش‌هایی از سنخ پست مدرنیسم به این حد بسنده نمی‌کنند و با یک چرخش قلم و به

«انتزاع‌گرایی» و «ایدئولوژی» و یا در دفاع از «تکثر»، «تفسیر»، «تنوع» و «تساهل» به رویکردی نفی‌گرایانه تمایل نشان می‌دهد و جنبه‌های اثباتی قضیه را یکسره فراموش می‌کند.

البته همان‌طور که آقای طاهری‌پور اشاره کرده‌اند، اینجانب مخالف کثرت‌گرایی و اهمیت عنصر تفسیر در شناخت جهان نیستم، ولی در عین حال معتقد نیستم که صرفاً در چارچوب روایت‌های پاره‌پاره و تاویل‌های «فردی» می‌توان زمینه‌های گفتگو را گسترش داد. بر عکس، به گمانم هر گفتگویی - از جمله گفتگوی تمدن‌ها - فارغ از یک اجماع نسبی در زمینه‌ی برخی مسائل اساسی به نتیجه‌ی روشنی دست پیدا نخواهد کرد. زیرا بدین ترتیب تفاهم بهتر حاصل خواهد شد. شرط اصلی تحقق گفتگوی تمدن‌ها این نیست که از تکثر معانی و حاکمیت نسبی‌گرایی سخن بگوییم و تاویل بی‌پایان نشانه‌ها را ملاک قرار دهیم. در واقع، چنین دعاوی، اصالت تمدن‌ها را مورد تردید قرار می‌دهد و طرف‌های گفتگو را بی‌اعتبار می‌کند. منتقد گرامی به این نکته اشاره می‌کند که «پیوند رسانه‌ها با مباحث پست مدرن نشان می‌دهد که نمی‌توان از نقش پست مدرنیسم در تکثر نظام‌های معنایی و تسهیل فرایند گفتگو گذشت»، ولی ظاهراً این نکته را

آقای احمدرضا طاهری‌پور در نقد عالمانه‌ی خود بر کتاب موانع نشانه‌شناختی گفتگوی تمدن‌ها به نکات مهم و قابل ملاحظه‌ای اشاره کرده‌اند و انگشت بر روی مسائل ظریف و حساسی گذاشته‌اند، از این رو پاسخ‌گویی به مطالب ایشان را واجب دانستم و بدین وسیله از دست‌اندرکاران نشریه‌ی وزین «کتاب‌ماه علوم اجتماعی» که این فرصت را در اختیارم قرار داده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم. ترجیح می‌دهم به جای پاسخگویی به تک تک موارد اشاره شده در مقاله بیشتر به روشن کردن محل نزاع بپردازم و قدری از تفاوت‌های فکری - فلسفی دو دیدگاه بگویم.

در واقع، ما از دو زاویه‌ی کاملاً متفاوت به قضیه می‌نگریم. من به جنبه‌ی «اثباتی» موضوع و این که تمدن‌ها چگونه «ساخته» می‌شوند، هویت و استمرار پیدا می‌کنند و در مقابل دیگری تشخیص می‌یابند، توجه دارم. در اینجا بر امر «وحدت‌یابی» تأکید می‌شود و نویسنده خواه بدین سو گرایش پیدا می‌کند که درباره‌ی کم و کیف این وحدت‌یابی بیندیشد و اظهارنظر کند. از این دیدگاه، باید به آنچه ساخته شده در کلیت آن نگریست و موقعیت آن را در میان هویت‌های دیگر بازشناخت. در مقابل، منتقد محترم چندان وقتی به این کلیت‌ها نمی‌گذارد و زیر عناوینی مانند مبارزه با «ایداه‌های مطلق»، «جزم‌اندیشی»،

شرط اصلی تحقق گفتگوی تمدن‌ها این نیست که از تکثر معانی و حاکمیت انبسی‌گرایی سخن بگوییم و تأویل بی‌پایان نشانه‌ها را ملاک قرار دهیم. در واقع، چنین دعاوی، اصالت تمدن‌ها را مورد تردید قرار می‌دهد و طرف‌های گفتگورا بی‌اعتبار می‌کند

نمی‌توان با این دستاویز که «نشانه‌ها فاقد معنای قطعی هستند» ارزش‌های تمدنی و تاثیرگذاری آنها را منکر شد؛ البته نشانه‌ها مدام در حال تأویل شدن هستند، ولی آیا هر تأویلی در چارچوب هر تمدنی میسر است؟

طرح این دیدگاه از سوی هواداران نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها که «ارزش‌های هر تمدنی خاص آن است و نمی‌تواند با ارزش‌های تمدن‌های دیگر درآمیزد» و دیدگاه پست مدرنیست‌ها در این مورد که «داور نهایی وجود ندارد»، در عرصه‌ی یادگیری تمدنی به نتیجه‌ای واحد می‌انجامد: نفی امکان آموختن تمدن‌ها از یکدیگر

مورد تجربی بودن یا نبودن این اثر باید بگوییم که به شکاف سفت و سختی میان «تجربه» و «انتزاع» قائل نیستیم. اگرچه گرایش به بحث‌های تئوریک درباره‌ی گفتگوی تمدن‌ها خواه‌ناخواه مرا به سمت مباحث انتزاعی سوق داده است، اما برخلاف نظر منتقد گرامی، چنین شیوه‌ای را به معنای دور شدن از امور تجربی یا انضمامی نمی‌دانم. به هر حال، بیان این مطلب که «نمی‌توان همه چیز را به ذهن و تفسیرهای شخصی یا گروهی محدود کرد» توسط اینجانب بیانگر اعتقاد به لزوم بررسی عینی پدیده‌ی گفتگوی تمدن‌ها است. متأسفانه در کتاب حاضر، مصادیق چندان مورد توجه قرار نگرفته است. در نهایت، باید بگوییم که نگارنده، در حد توان خود، تماماً به آسیب‌شناسی و موانع گفتگوی تمدن‌ها و بررسی زمینه‌های گفتگوی تمدن‌ها پرداخته‌ام. زیرا به نظر می‌رسد که پیوند تنگاتنگی بین این دو وجود داشته باشد.

نتیجه‌ای واحد می‌انجامد: نفی امکان آموختن تمدن‌ها از یکدیگر؛ در حالی که بنظر می‌رسد، گفتگوی تمدن‌ها به معنای واقعی کلمه تنها به مرزهای محدود نمی‌شود، بلکه شامل درک متقابل و احیاناً اخذ عناصر قابل توجه هر کدام توسط دیگری - به صورت دوسویه و نه یکسویه- است.

در خاتمه، ضمن تشکر از ناقد محترم به دلیل نقد علمی و منبجم‌شان، به برخی از پرسش‌های دیگر ایشان به اختصار پاسخ می‌گوییم. در مورد فرق تمدن و فرهنگ باید بگوییم که قطعاً میان این دو مفهوم تفکیک قائل‌ام، در عین حال میان این دو پیوند تنگاتنگی می‌بینم. در اینجا تعریف ماکس وبر از فرهنگ به عنوان «فرایند بی‌پایان معنادادن به جهان» را برگزیده‌ام. البته موضوع اصلی کتاب حاضر نه فرهنگ بلکه تمدن است. در

نام شالوده‌شکنی تمدن، به سادگی ارزش‌های مثبت تمدنی را نفی می‌کنند؛ ارزش‌هایی که حاصل تلاش طولانی اندیشمندان و نوآوران بوده است. نمی‌توان با این دستاویز که «نشانه‌ها فاقد معنای قطعی هستند» ارزش‌های تمدنی و تاثیرگذاری آنها را منکر شد؛ البته نشانه‌ها مدام در حال تأویل شدن هستند، ولی آیا هر تأویلی در چارچوب هر تمدنی میسر است؟ آیا دامنه‌ی تأویل در دنیای واقعی بی‌حد و حصر است؟ در واقع، مرزبندی‌های تمدنی از یک لحاظ محصول محدودیت دامنه‌ی تأویل است. اتفاقاً همین امر و تقلیل‌یابی معنایی در نهایت به تکثر و تنوع تمدن‌ها می‌انجامد، در حالی که رویکرد پست مدرنیستی با بردن همه چیز به سطح، و رد هر گونه «عمق» و «زرفایی» عملاً این رنگارنگی و تکثر را نفی می‌کند.

از سوی دیگر، معضل پست مدرنیسم و گرایش‌های مشابه، این است که به دلایل متعدد روش‌شناختی و شناخت‌شناسانه اصولاً نمی‌توانند برای تمدن اصالتی قائل شوند و فراتر از آن، به روی دیگر سکه‌ی برخورد تمدن‌ها بدل شده‌اند. زیرا هر دو بر منطق تعارضی و «فقدان» استوارند. کسانی که رویارویی تمدن‌ها را اصل می‌گیرند، با استناد به تفاوت ارزشی تمدن‌ها، به تقابل تمدن‌ها قائل‌اند، در حالی که پست مدرنیسم نیز با تاکید‌گذاری بر «تفاوت» و «استیلا» به همین مسیر می‌رود. این که هواداران نظریه‌ی «برخورد تمدن‌ها» به اسم تفاوت منافع و پست مدرنیسم به اسم مبارزه با اروپا محوری به این نتیجه می‌رسند، دست کم در عرصه‌ی گفتگوی تمدن‌ها، توفیری ایجاد نمی‌کند.

به طور کلی، شرط نخست گفتگوی تمدن‌ها این است که تمدن‌های جهان به طور متقابل به یکدیگر حرمت بگذارند. شرط دوم این است که بپذیرند که می‌توانند از یکدیگر یاد بگیرند و هر تمدنی می‌تواند چیزهای بسیاری را به تمدن‌های دیگر بیاموزاند؛ درحالی که شیوه‌ی عمل پست مدرنیستی و نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها، هر کدام به شکل خاص خود، چنین امکانی را از بین می‌برند و به جای ایجاد ارتباط و بده‌بستان فکری - فرهنگی بر ناهمسنجی و تمایزبخشی مداوم تاکید می‌گذارند. طرح این دیدگاه از سوی هواداران نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها که «ارزش‌های هر تمدنی خاص آن است و نمی‌تواند با ارزش‌های تمدن‌های دیگر درآمیزد» و دیدگاه پست‌مدرنیست‌ها در این مورد که «داور نهایی وجود ندارد»، در عرصه‌ی یادگیری تمدنی به